

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۳/۱۸

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود
سال سیزدهم، شماره ۵۱، پاییز ۱۳۹۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۶/۲۶

درآمدی بر معیارهای شناخت امام

نصرت الله آیتی^۱

چکیده

امامت جایگاه بی بدیلی در میان آموزه‌های اسلامی دارد و از همین رو مسئله شناخت امام و معیارهایی که به کمک آن می‌توان به این شناخت رسید نیز مسئله‌ای مهم و قابل توجه خواهد بود اما پیش از ورود به بحث معیارها می‌توان با طرح پرسش‌های مقدماتی در این باره به تصویر روشن‌تری از ابعاد این مسئله دست یافت. پاسخ به پرسش‌های یاد شده می‌تواند بر آنچه از اهل بیت علیهم‌السلام در این باره رسیده پرتوافکنی کرده و ما را به فهم دقیق‌تری از فرمایشات آنان برساند. پرسش‌های یاد شده بدین قرارند:

چه کسی را و با چه ویژگی‌هایی را می‌خواهیم شناسایی کنیم؟ موقعیت‌های نیاز به شناخت امام چندگونه است؟ و مشکلات آن کدام است؟ نقش امام در شناخته شدن چیست؟ نقش نیاز و اضطرار مردم به امام در شناخت امام چیست؟ معیارهای شناخت امام برای چه کسانی می‌تواند راهگشا باشد؟ چه چیزهایی می‌توانند معیار شناخت امام باشند؟ آیا امام باید همه معیارهای مذکور در روایات را داشته باشد یا احراز برخی کافی است؟ کدام یک از معیارهای یاد شده در روایات مربوط به دوره حضورند و کدام مربوط به عصر غیبت؟

واژگان کلیدی

امام، معیارهای شناخت امام، راه‌های شناخت امام، مشکلات شناخت امام.

۱. سطح چهار حوزه و عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم (ayati110@yahoo.com).

امامت یکی از مهم ترین آموزه های آئین مقدس اسلام است و امام جایگاه ممتاز و بی بدیلی در اندیشه اسلامی دارد این اهمیت و امتیاز موجب می شود مسئله شناخت امام و معیارها و میزان هایی که به کمک آن می توان شخص امام را شناسایی کرد نیز مسئله ای مهم و قابل توجه باشد چرا که این معیارها و میزان ها هستند که به مؤمنان کمک می کنند امام را از میان مدعیان دروغین شناسایی نمایند و به فیض شناخت او نائل شوند و از مواهبی که بر این شناخت مترتب است بهره مند گردند. به تعبیر دیگر از اهمیت بی بدیل امامت که از تعبیری هم چون «و لم یناد بشی کما نودی بالولایه» (کلینی، ۱۳۶۷ ش: ج ۲، ۱۸) و امثال آن قابل فهم است می توان به عظمت آثار و کارکردهای امامت پی برد و این کارکردها مخصوص امام حق است و در صورتی که امام حق شناسایی نشود از آن دریای خروشان نمی نیز نمی توان برداشت بنابراین شناخت شخص امام حق مهم است و میزان ها و معیارهایی که موجب این شناخت می شوند نیز از اهمیتی ویژه برخوردارند. بحث از معیارهای شناخت امام را در جای خود باید پی گرفت با این وجود پیش از رجوع به منابع جهت استقصاء معیارها می توان با طرح پرسش هایی حول مسئله مورد نظرابعاد و جوانب مسئله را بیشتر کاوید و زوایای نامکشوف بیشتری از مسئله را کشف نمود و به فهم کامل تری از مسئله دست یافت و با نگاه روشن تری به مسئله ورود کرد. این پرسش ها می توانند فهم ما از روایات مربوط به این مسئله را دگرگون کرده و به آن عمق و غنا ببخشند چرا که بهره آدمی از کلام وحی به اندازه پرسش هایی است که بر کلام وحی عرضه می کند. برخی از پرسش هایی که پیرامون معیارهای شناخت قابل طرح اند بدین قرارند:

۱. چه کسی و با چه ویژگی هایی را می خواهیم شناسایی کنیم؟ آیا این ویژگی ها و تصویری که ما از امام داریم در شناخت او تاثیر دارد؟

۲. موقعیت های نیاز به شناخت امام چند گونه است و مشکل شناسایی امام در هر موقعیت چیست؟

۳. نقش امام در شناخته شدن شان توسط مردم چیست؟

۴. نقش نیاز و اضطرار مردم به امام در شناخت امام چیست؟

۵. معیارهای شناخت امام برای چه کسانی می تواند راهگشا باشد؟

۶. چه چیزهایی می توانند معیار شناخت امام باشند؟

۷. آیا امام باید همه معیارهای مذکور در روایات را داشته باشد یا احراز برخی کافی است؟

۸. کدام یک از معیارهای یاد شده در روایات مربوط به دوره حضورند و کدام مربوط به عصر غیبت.

چه کسی را و با چه ویژگی‌هایی می‌خواهیم شناسایی کنیم

یکی از عواملی که در تعیین معیارهای شناخت نقش تأثیرگذاری دارد تلقی ما از پدیده‌ای است که می‌خواهیم آن را بشناسیم چرا که سادگی و بساطت یا ظرافت و دقت معیارها ارتباط وثیقی با سادگی یا پیچیدگی پدیده‌ای که می‌خواهد شناسایی شود دارد.

نکته یاد شده را می‌توان با این مثال توضیح داد من به دنبال خرید یک اتومبیل خوب هستم یک بار تصور من از اتومبیل خوب اتومبیلی است که ظاهری شیک و تمیز دارد اگر تصورم این چنین باشد پیدا کردن اتومبیل مورد نظر بسیار سهل خواهد بود و با یک نگاه تقریباً سطحی هم می‌توان آن را شناسایی کرده اما اگر تصور برای این باشد که یک اتومبیل خوب اتومبیلی است از نظر قدرت موتور و استحکام آلیاژهای به کار رفته و سیستم ایمنی و... در فلان سطح از استاندارد باشد طبیعتاً شناخت چنین اتومبیلی نیازمند تست‌های متعدد و ارزیابی‌های گوناگون است دلیل تفاوت معیارها تفاوت تعریف ما از اتومبیل خوب بود بنابراین یکی از عواملی که در تعیین معیارهای شناخت تأثیرگذارند تصور ما از پدیده مورد نظر و نیز تصور ما از ویژگی‌های اوست و این نکته به ظاهر ساده‌ای است که علیرغم بداهتش بسیار مهم است. وقتی ما درصدد تعیین معیارهایی برای شناخت امام معصوم هستیم این مهم است که از امام و ویژگی‌هایش چه تصویری داشته باشیم اگر تلقی ما از امام شخصیتی باشد که در فرمایش امام رضا (ع) این چنین توصیف شده است:

الامام واحد دهره، لا یدانیه أحد، ولا یعادلہ عالم، ولا یوجد منه بدل ولا له مثل ولا نظیر، مخصوص بالفضل کله من غیر طلب منه له ولا اکتساب... ضلت العقول، وتاهت الحلوم، وحارت الألباب، وخسئت العیون وتضاغرت العظماء، وتحیرت الحکماء، وتقاصرت الحلماء، وحصرت الخطباء، وجهلت الألباء، وکلت الشعراء، وعجزت الأدباء، وعییت البلغاء، عن وصف شأن من شأنه، أو فضیلة من فضائله، وأقرت بالعجز والتقصیر، وکیف یوصف بکله، أو ینعت بکنهه، أو یفهم شی من أمره، أو یوجد من یقوم مقامه ویغنی غناه، لاکیف وأنی؟ وهو بحیث النجم من ید المتناولین، ووصف الواصفین... (کلینی، ۱۳۶۷ش: ج ۱، ۲۰۱).

در این صورت هنگام با مواجهه با مدعیانی که به ظاهر یک سرو گردن از دیگران بالاترند و چند کتاب نوشته و چند اصطلاح از بر کرده‌اند و... به سرعت مفتون نمی‌شویم و اساساً یکی از

عواملی که موجب شده در طول تاریخ مؤمنان ساده دل در دام مدعیان شیاد گرفتار شوند همین نگاه ضعیف به امام و مقام امامت بوده است چرا که کسی که امام را در حد فانوسی درخشان می بیند چه بسا چراغها را امام بیندازد اما آن که معتقد است امام هزاران بار از خورشید عالم تاب درخشنده تر است چراغها و فانوسها هرچند درخشان و تابنده باشند برایش فروغی ندارند و امر را بر او مشتبه نمی کنند. بر این اساس جایگاه رفیع امام چنین اقتضا می کند که برای پی بردن به شخصیت او از سنجه هایی دقیق و منحصر به فرد استفاده کنیم و از معیارهایی بهره ببریم که در حد و اندازه مقام شامخ امام باشد. از آنچه گفته شد راز این که پاره ای از مذاهب و فرقه های انحرافی منزلت های ائمه علیهم السلام را که در روایات معتبر بسیاری آمده است را انکار می کنند و می کوشند از امام تعریف حداقلی ارائه دهند روشن می شود به عنوان نمونه می توان دیدگاه برخی از مذاهب اهل سنت درباره جایگاه امام را شاهد آورد شیخ مفید رحمته الله درباره دیدگاه آنان چنین می نویسد:

آنها بر این باورند که امامی که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله می شود می تواند امام تمامی امت اسلام باشد گرچه در باطن زندیق و کافر به خداوند بلندمرتبه باشد و آشکارا بسیاری از علوم دین را نداند و اشتباه و فراموشی و گمراهی عامدانه و اظهار کفر و ارتداد بر او رواست.^۱

و یا یکی از مدعیان معاصر چنین می نویسد:

همیشه باید به این نکته توجه کنیم که ما در مورد خلیفه خداوند در این عالم جسمانی سخن می گوئیم و از روح ایشان و آن چه در آن به ودیعه گذاشته شده سخن نمی گوئیم. ایشان در این عالم، مانند بقیه مردم، مسائل زیادی را نمی داند.^۲

موقعیت های نیاز به شناخت امام چند گونه است؟ و مشکلات آن کدام است؟

دوران حیات امامان دوازده گانه شیعه از جهت حضور در میان مردم و یا غیبت از آنها به دوره حضور و غیبت تقسیم می شود. یازده امام نخست پیشوایان دوره حضورند و امام مهدی علیه السلام پیشوای دوره غیبت. دو موقعیت یاد شده از حیت ضرورت وجود امام و شناخت او تفاوتی

۱. و يقولون: إن الإمام - الذي يخلف النبي صلی الله علیه و آله - قد يكون إماماً لجميع أهل الإسلام، وإن كان في زنديقاً، كافراً بالله العظيم، في الباطن، جاهلاً بكثير من علم الدين، في الظاهر مجوراً عليه السهو، والنسيان، وتعتمد الضلال، وإظهار الكفر والارتداد (شيخ مفيد، ۱۴۱۴ ق «الف»: ۷۰).

۲. يجب دائماً الالتفات إلى أننا هنا نتكلم عن خليفة الله في أرضه في هذا العالم الجسماني ولا نتكلم عن روحه و ما أودع فيها. فهو في هذا العالم يجهل الكثير كغيره من الناس. (احمد الحسن، ۱۴۳۷ ق: ۱۸۹)

ندارند با این وجود در این دو دوره متفاوت به اقتضای حضور و غیبت امام معیارهایی که به کمک آن می‌توان امام را شناسایی کرد متفاوت خواهد بود.

مشکلات شناخت امام در دوره حضور

طبیعتاً در دوره حضور مشکل شناخت امام کمتر است چرا که امکان معرفی امام بعد توسط امام سابق وجود دارد و روشن است که وقتی امام سابق شخص امام بعد را معرفی کرد امکان اشتباه به حداقل می‌رسد اما با این وجود در این مسیر مشکلاتی وجود دارد که موجب صعوبت شناخت امام می‌شود برخی از این مشکلات بدین قرارند:

۱. تقیه

اولین مشکل شناخت امام در دوره حضور وجود شرایط تقیه است چرا که شرایط تقیه اجازه نمی‌دهد نص امام سابق به صورت فاش و در معرض عموم شیعیان باشد و به همین دلیل چه بسا برای بسیاری از شیعیان اطلاع از این نص همراه با دشواری بسیار باشد و در نتیجه در مسیر شناخت امام با مشکلاتی مواجه گردند ولی با این وجود، وجود شرایط تقیه به معنای سکوت مطلق امام سابق و عدم اقدام او در معرفی امام بعد نیست چرا که مقتضای تقیه عمومی نکردن معرفی امام است اما نسبت به خواص که نسبت به رازداری آنان اطمینان وجود دارد تقیه ضرورت نخواهد داشت به عنوان نمونه در دوره آغازین امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام شرایط بسیار سخت بود تا جایی که امام صادق علیه السلام حتی نتوانستند به صراحت امام کاظم علیه السلام را به عنوان وصی خود معرفی کنند و نام آن حضرت را در کنار نام چهار نفر که یکی از آنها منصور عباسی بود آوردند. (کلینی، ۱۳۶۷ ش: ج ۱، ۳۱۰) با این وجود امام صادق علیه السلام به خواص از اصحاب خود مسئله جانشینی امام کاظم علیه السلام را تذکر داده بودند شیخ کلینی پاره‌ای از گزارش‌های مربوط را در بابی با عنوان «باب الاشارة والنص علی ابی الحسن موسی علیه السلام» گردآوری کرده است. (همو: ۳۰۷) بنابراین در شرایط تقیه نیز نص بر امام بعد وجود دارد و در نتیجه کسانی که خودشان نص امام را نشنیده‌اند گاه به توسط اصحاب خاص که از نص امام سابق آگاه هستند در جریان معرفی امام بعد قرار می‌گیرند و هنگامی که چنین نمی‌شود به صورت مستقیم به دنبال شناخت امام می‌روند و در نتیجه نیاز به معیارهای دیگری برای تشخیص امام خودنمایی خواهد کرد.

۲. چهل نسبت به معیارهای شناخت امام

یکی دیگر از موانعی که در مسیر شناسایی امام در دوره حضور وجود داشت این بود که

بسیاری از شیعیان اطلاع دقیقی از ضوابط و چارچوب‌هایی که به کمک آن امام شناخته می‌شد نداشتند این مسئله با توجه به جو خفقان حاکم بر این دوره و فقدان وسایل اطلاع‌رسانی مطلوب طبیعی بود گزارش زیر می‌تواند مویید نکته یاد شده باشد:

امام باقر علیه السلام فرمود: چون امام حسین علیه السلام کشته شد، محمد بن حنفیه، شخصی را نزد علی ابن الحسین علیه السلام فرستاد که تقاضا کند با او در خلوت سخن گوید سپس به آن حضرت چنین گفت: پسر برادرم! می‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وصیت و امامت را پس از خود به امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از او به امام حسن علیه السلام و بعد از او به امام حسین علیه السلام واگذاشت. و پدر شما - رضی الله عنه و صلی علی روحه - کشته شد و وصیت هم نکرد، و من عموی شما و با پدر شما از یک ریشه‌ام و زاده علی علیه السلام هستم. من با این سن و سبقتی که بر شما دارم از شما که جوانید به امامت سزاوارترم، پس با من در امر وصیت و امامت منازعه و مجادله مکن. علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: ای عمو از خدا پروا کن و چیزی را که حق نداری ادعا مکن. من ترا موعظه می‌کنم که مبادا از جاهلان باشی، ای عمو! همانا پدرم پیش از آن که رهسپار عراق شود به من وصیت فرمود و ساعتی پیش از شهادتش نسبت به آن با من عهد کرد. و این سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است نزد من، متعرض این امر مشو که می‌ترسم عمرت کوتاه و حالت پریشان شود.

همانا خدای عزوجل امر وصیت و امامت را در نسل حسین علیه السلام مقرر داشته است، اگر می‌خواهی این مطلب را بفهمی بیا نزد حجرالاسود رویم و محاکمه کنیم و این موضوع را از او بپرسیم، امام باقر علیه السلام فرماید، این گفت‌وگو میان آنها در مکه بود، پس رهسپار شدند تا به حجرالاسود رسیدند، علی بن الحسین به محمد بن حنفیه فرمود: تو اول به درگاه خدای عزوجل تضرع کن و از او بخواه که حجر را برای تو به سخن آورد و سپس بپرس. محمد با تضرع و زاری دعا کرد و از خدا خواست و سپس از حجر خواست ولی حجر جوابش نگفت. علی بن الحسین علیه السلام فرمود: ای عمو اگر تو وصی و امام می‌بودی جوابت میداد. محمد گفت: پسر برادر تو دعا کن و از خدا بخواه، علی بن الحسین علیه السلام به آنچه خواست دعا کرد، سپس فرمود: از تو می‌خواهم به آن خدائی که میثاق پیغمبران و اوصیاء و همه مردم را در تو قرار داده است که وصی و امام بعد از حسین علیه السلام را به ما خبر ده. حجر حرکتی کرد که نزدیک بود از جای خود کنده شود، سپس خدای عزوجل او را به سخن آورد و به زبان عربی فصیح گفت: بار خدایا همانا وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیه السلام به علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است. پس محمد بن علی (محمد حنفیه) برگشت و پیرو علی بن الحسین علیه السلام گردید.^۱

۱. عن أبي جعفر علیه السلام قال: لما قتل الحسين علیه السلام أرسل محمد بن الحنفية إلى علي بن الحسين علیه السلام فخلا به فقال له: يا ابن

از این گزارش چنین برداشت می‌شود که به گمان محمد حنفیه کسی که فرزند امام علی علیه السلام باشد و در میان فرزندان آن حضرت از همه مسن‌تر باشد واجد شاخصه‌های امامت است مشروط به این‌که امام پیشین به شخص خاصی وصیت نکرده باشد:

و پدر شما کشته شد و وصیت هم نکرد، و من عمومی شما و با پدر شما از یک ریشه‌ام و زاده علی علیه السلام هستم. من با این سن و سبقتی که بر شما دارم از شما که جوانید به امامت سزاوارترم.

ما چه این ماجرا را واقعی بدانیم و بر این باور باشیم که محمد حنفیه واقعاً از معیارهای امام بی‌اطلاع بوده و یا این‌که بر این عقیده باشیم که ماجرای یاد از سوی ابن حنفیه مدیریت شده بود تا دیگری که او را امام می‌پنداشتند از حقیقت امر آگاه شوند در هر صورت گزارش یاد شده نشان می‌دهد اجمالاً جهل به معیارها در آن دوره وجود داشته است.

۳. دریافت ناقص از معیارهای مطرح شده توسط ائمه علیهم السلام

یکی دیگر از مشکلاتی که در مسیر شناخت امام وجود داشت و موجب به انحراف رفتن پاره‌ای از شیعیان می‌شد عدم توجه به حدود و صغور معیارهایی بود که توسط امامان پیشین بیان شده بود یعنی برخلاف مورد پیشین آگاهی نسبت به معیارها وجود داشت اما این آگاهی به صورت ناقص بود به عنوان نمونه یکی از شاخصه‌هایی که در روایات از آن سخن گفته شده بود این بود که امام بعد بایستی فرزند بزرگ امام سابق باشد:

عن ابن أبي نصر قال: قلت لأبي الحسن الرضا علیه السلام: إذا مات الامام بم يعرف الذی بعده؟

أخى قد علمت أن رسول الله صلی الله علیه و آله دفع الوصية والإمامة من بعده إلى أمير المؤمنين علیه السلام ثم إلى الحسن علیه السلام، ثم إلى الحسين علیه السلام وقد قتل أبوك رضي الله عنه وصلى على روحه ولم يوص، وأنا عمك وصنو أبيك وولادتي من علي علیه السلام في سني وقديمي أحق بها منك في حدائقك، فلا تنازعني في الوصية والإمامة ولا تحاجني، فقال له علي بن الحسين علیه السلام: يا عم اتق الله ولا تدع ما ليس لك بحق إني أعظك أن تكون من الجاهلين، إن أبي يا عم صلوات الله عليه أوصى إلى قبل أن يتوجه إلى العراق وعهد إلى في ذلك قبل أن يستشهد بساعة، وهذا سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله عندي، فلا تعرض لهذا، فإني أخاف عليك نقص العمر وتشتت الحال، إن الله عزوجل جعل الوصية والإمامة في عقب الحسين علیه السلام فإذا أردت أن تعلم ذلك فانطلق بنا إلى الحجر الأسود حتى نتحاكم إليه ونسأله عن ذلك قال أبو جعفر علیه السلام: وكان الكلام بينهما بمكة، فانطلقا حتى أتيا الحجر الأسود، فقال علي بن الحسين لمحمد بن الحنفية: ابدأ أنت فابتهل إلى الله عزوجل وسله أن ينطق لك الحجر ثم سل، فابتهل محمد في الدعاء وسأل الله ثم دعا الحجر فلم يجبه، فقال علي بن الحسين علیه السلام: يا عم لو كنت وصيا وإماما لأجيبك، قال له محمد: فادع الله أنت يا ابن أخي وسله، فدعا الله علي بن الحسين علیه السلام بما أراد ثم قال: أسألك بالذي جعل فيك ميثاق الأنبياء وميثاق الأوصياء وميثاق الناس أجمعين لما أخبرتنا من الوصي والامام بعد الحسين بن علي علیه السلام قال: فتحرك الحجر حتى كاد أن يزول عن موضعه، ثم أنطقه الله عزوجل بلسان عربي مبين، فقال: اللهم إن الوصية والإمامة بعد الحسين ابن علي علیه السلام إلى علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب علیه السلام وابن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله قال: فانصرف محمد بن علي وهو يتولى علي بن الحسين علیه السلام (كليني، ۱۳۶۷ش: ج ۱، ۳۴۸).

فقال للامام علامات منها أن يكون أكبر ولد أبيه... (كلينی، ۱۳۶۷ش: ج ۱، ۲۸۴)؛

ابی نصر می گوید به امام رضا علیه السلام عرض کردم: وقتی امام رحلت کند اماما بعدی چگونه شناخته می شود فرمودند: امام نشانه هایی دارد از جمله این که فرزند بزرگ پدرش باشد....

در عین حال شاخصه فرزند بزرگ بودن مشروط به این بود که در فرزند بزرگ عیبی نباشد هم چنان که از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است:

الامر في الكبير ما لم تكن به عاهه (همان: ۳۵۱)؛

امرامامت در فرزند بزرگ است مادامی که در او عیبی نباشد.

عدم توجه به قید یاد شده باعث ایجاد فرقه ای به نام فطحیه شد که معتقد به امامت عبدالله فرزند امام صادق علیه السلام شدند و استدلال شان این بود که او فرزند بزرگ آن حضرت است اما از آن جا که او در او عیب بود - افتح به معنای کسی است که پایش انحنا دارد - نمی توانست واجد شرط یاد شده باشد.

نمونه دیگر فرقه اسماعیلیه است که معتقد به امامت اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام بودند. اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام بود ولی پیش از حضرت از دنیا رفت و عده ای به استناد حدیثی که طبق ان امرامامت در فرزند بزرگ تر است مرگ او را انکار کردند در حالی که روشن است که وقتی گفته می شود امرامامت در فرزند بزرگ تر امام است خود به خود این قید عقلی را همراه دارد که آن فرزند بزرگ تری که در هنگام رحلت امام سابق در قید حیات باشد همو امام است. این قید ولو در روایات نیامده باشد اما به حکم عقل وجود دارد چرا که امام بعد می خواهد جانشین امام سابق باشد و کسی که از دنیا رفته نمی تواند عهده دار چنین منصبی باشد و اساساً روایتی که می گوید امامت در فرزند بزرگ است نمی تواند بر چنین شخصی انطباق یابد سیدمرتضی در این باره چنین می نویسد:

اما این استدلال اسماعیلیه که اسماعیل رحمت خدا بر او باد فرزند بزرگ تر بود و لازم است که نص بر فرزند بزرگ تر باشد به جانم خودم سوگند این مطلب اگر درست باشد مربوط به زمانی است که فرزند بزرگ تر پس از پدرش زنده باشد اما اگر از حالاتش روشن باشد که در زمان حیات پدرش می میرد و پس از او زنده نمی ماند آنچه اسماعیلیان گفته اند لازم نیست و بلکه اساساً نص بر او معنا ندارد و اگر نصی باشد دروغ است چرا که نص به معنای آن است که آن که بر او نص شده جانشین امام گذشته است در آنچه انجام می داد و اگر او پس از امام قبل زنده نباشد جانشین او

نخواهد بود و اگر ادعای نصی وجود داشته باشد حتماً ادعای دروغی است و اگر خداوند می داند که او پیش از امام سابق رحلت می کند در عین حال به او دستور دهد جانشین امام سابق شود این دستور بیهوده خواهد بود و نص دروغ خواهد بود چون بی فایده است و هدف صحیحی نمی تواند بر آن مترتب باشد پس آنچه اسماعیلیان در این باره ادعا کرده اند باطل است.^۱

بنابراین اسماعیلیه به دلیل دریافت ناقص از معیارهای شناخت امام در شناخت امام به خطا رفتند.

۴. تلقی اشتباه از تعریف امامت

از پاره ای از گزارش های تاریخی می توان چنین برداشت کرد که یکی دیگر از مشکلاتی که موجب ایجاد مشکل در مسیر شناخت امام می شد تلقی نادرست از تعریف امامت بود بنگرید:

زید بن علی بن الحسین، خدمت امام باقر علیه السلام رسید و نامه هایی از اهل کوفه همراه داشت که او را به سوی خود خوانده و از اجتماع خود آگاهش نموده و دستور نهضت داده بودند، امام باقر علیه السلام به او فرمود: این نامه ها از خود آنها شروع شده یا جواب نامه ای است که به آنها نوشته ای و ایشان را دعوت کرده ای؟ گفت: ایشان شروع کرده اند، زیرا حق ما را می شناسند و قرابت ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند و در کتاب خدای عزوجل وجوب دوستی و اطاعت ما را می بینند و فشار و گرفتاری و بلا کشیدن ما را مشاهده می کنند.

امام باقر علیه السلام فرمود: اطاعت از طرف خدای عزوجل واجب گشته و روشی است که خدا آن را در پیشینیان امضاء کرده و در آخرین هم چنان اجرا می کند، و اطاعت نسبت به یک نفر از ماست و دوستی نسبت به همه ما و امر خدا نسبت به اولیائش جاری می شود طبق حکمی متصل و فرمانی قطعی و آشکار و حتمی بودن انجام شدنی و اندازه ای بی کم و زیاد و موعدی معین در وقتی معلوم مبادا کسانی که ایمان ثابتی ندارند، تو را سبک کنند، آنها تو را در برابر خواست خدا هیچ گونه بی نیازی ندهند، شتاب مکن که خدا به واسطه شتاب بندگان شتاب نمی کند تو بر خدا سبقت مگیر

۱. وأما ما اعتلت به الإسماعيلية من أن إسماعيل رحمه الله كان الأكبر وأن النص يجب أن يكون على الأكبر، فلعمري إن ذلك يجب إذا كان الأكبر باقياً بعد الوالد وأما إذا كان المعلوم من حاله أنه يموت في حياته ولا يبقى بعده فليس يجب ما ادعوه، بل لا معنى للنص عليه ولو وقع لكان كذباً لأن معنى النص أن المنصوص عليه خليفة الماضي فيما كان يقوم به وإذا لم يبق بعده لم يكن خليفة فيكون النص حينئذ عليه كذباً لا محالة، وإذا علم الله أنه يموت قبل الأول وأمره باستخلافه، لكان الأمر بذلك عبثاً مع كون النص كذباً لأنه لا فائدة فيه ولا غرض صحيح، فبطل ما اعتمدوه في هذا الباب. (شيخ مفيد، ۱۴۱۴ق «ب»: ۳۰۸)

که گرفتاری ناتوانت کند و به خاکت اندازد. زید در این جا خشمگین شد و گفت: امام از خاندان ما آن کس نیست که در خانه نشیند و پرده را بیندازد و از جهاد جلوگیری کند. امام از خاندان ما کسی است که از حوزه خود، دفاع کند و چنان که سزاوار است. در راه خدا جهاد کند و نیز از رعیتش دفاع کند و دشمن را از حریم و پیرامونش براند...^۱

از این روایت چنین برداشت می شود که علت این که زید منکر امامت امام باقر علیه السلام بود تصور اشتباه او از تعریف امام بود او گمان می کرد امام کسی است که لزوماً دست به شمشیر ببرد و به جهاد با دشمنان بپردازد و از آن جا خود را واجد این ویژگی می دانست مدعی امامت بود.

مشکلات شناخت امام پس از غیبت

هم چنان که گذشت یکی از مطمئن ترین راه های تعیین امام نص بر امام توسط امام پیشین است و با وجود چنین نصی شناخت امام سهل خواهد بود این نص گرچه از سوی امام حسن عسکری علیه السلام نسبت به امام مهدی علیه السلام در دوره حضور آن حضرت وجود داشت اما در عصر پس از غیبت به دلیل طولانی شدن دوره غیبت امکان چنین نصی وجود ندارد از این رو در دوره یاد شده دست ما از یکی از مهم ترین معیارهایی که به کمک آن می توان امام را شناخت خالی خواهد بود بنابراین به معیارهای دیگری نیاز خواهیم داشت این معیارها اگر به دقت و با همه شرایط و قیودشان لحاظ شوند می توانند به صورت قطعی موجب شناخت امام شوند به صورتی که ذره ای تردید در شخصیت امام وجود نداشته باشد. البته تفاوتی که میان نص و سایر معیارها وجود دارد این است که نص امام بعد را به عینه مشخص می کند و راه را بر هر گونه تفسیر و تأویل می بندد اما سایر معیارها امام را به عینه مشخص نمی کنند بلکه این جست و جوگر است که آن معیار را بر امام منطبق می کند و هنگامی که وجود آن معیار و شاخصه در امام را احراز کرد به این نتیجه می رسد که فلان شخصیت امام است ویژگی یاد شده باعث

۱. عن أبي جعفر عليه السلام أن زيد بن علي بن الحسين عليه السلام دخل على أبي جعفر محمد بن علي و معه كتب من أهل الكوفة يدعونه فيها إلى أنفسهم و يخبرونه باجتماعهم و يأمرونه بالخروج، فقال له أبو جعفر عليه السلام: هذه الكتب ابتداء منهم، أو جواب ما كتبت به إليهم و دعوتهم إليه؟ فقال: بل ابتداء من القوم لمعرفتهم بحقنا و بقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه و آله و لما يجدون في كتاب الله عزوجل من وجوب مودتنا و فرض طاعتنا، ولما نحن فيه من الضيق و الضنك و البلاء، فقال له أبو جعفر عليه السلام: إن الطاعة مفروضة من الله عزوجل و سنة أمضاها في الأولين و كذلك يجربها في الآخرين و الطاعة لواحد منا و المودة للجميع، و أمر الله يجرى لأوليائه بحكم موصول، و قضاء مفصول، و حتم مقضى و قدر مقدور، و أجل مسمى لوقت معلوم، فلا يستخفك الذين لا يوقنون، إنهم لن يغنوا عنك من الله شيئاً، فلا تعجل، فإن الله لا يجعل لعجلة العباد ولا تسبقن الله فتعجزك البلية فتصرعك، قال: فغضب زيد عند ذلك، ثم قال: ليس الامام منا من جلس في بيته و أرخى سترة و ثبط عن الجهاد ولكن الامام منا من منع حوزته، و جاهد في سبيل الله حق جهاده و دفع عن رعيته و ذب عن حريمه... (كلبيني، ۱۳۶۷ش: ج ۱، ۳۵۶-۳۵۷)

این می‌شود که بستر لغزش و نیز سوءاستفاده از این معیارها و طرح ادعاهای بی‌اساس فراهم شود به عنوان نمونه دانش یکی از معیارهای شناخت امام است دانشی که از طریق آن می‌توان امام را شناخت از نظر کمیت و کیفیت دانشی منحصر به فرد است که در غیر امام یافت نمی‌شود اما با این وجود ممکن است شیادانی با استفاده از جهل مردم از این ویژگی تعریفی حداقلی ارائه کنند و یا بضاعت اندک علمی خود را در قالبی جذاب به عنوان دانش ویژه و علم لدنی به آنان قالب کنند بنابراین تمیز امام از مدعیان و شناخت امام در این دوره نیازمند دقت و وسواس بیشتری خواهد بود.

نقش امام در شناخته شدن چیست؟

شناخت امام از طرق مختلفی امکان پذیر است چرا که پیشوایان معصوم برای دستیابی این مهم معیارهای متعددی را بیان فرموده‌اند این معیارها را در یک تقسیم‌بندی می‌توان به معیارهای بیرونی و درونی تقسیم کرد.

معیارهای بیرونی که از پیش از سوی امامان سابق معرفی می‌شوند اموری هستند بیرون از وجود امام مانند نص (کلینی، ۱۳۶۷ ش: ج ۱، ۲۸۵) و سلاح (همان) و وصیت (همان) و اندازه بودن زره رسول خدا ﷺ بر قامت او (همان: ج ۱، ۳۸۸) و... اما مقصود از معیارهای درونی شاخصه‌هایی است قائم به وجود امام که در درون خود امام وجود دارد و آراستگی امام به این شاخصه‌ها و ویژگی‌ها با صدای رسا، حقانیت امام را فریاد می‌کند.

مقصود از این‌که خود امام نقش پررنگی در جریان شناخته شدن‌شان توسط مردم بر عهده دارند این است که در این جریان اولاً امام ساکت و منفعل نیست بلکه آن حضرت اولین شخصیتی است که در این میان میدان‌داری می‌کند و جریان معرفی خود را از طرق گوناگون مدیریت می‌کند تا این‌که هم از یک سو دایره هدایت‌های امام گستره‌تر گردد و طیف بیشتری از آن بهره‌مند شوند و هم از سوی دیگر حجت بر مردم تمام شود بنابراین نباید تصور ما از فرایند معرفی امام این چنین باشد که آن حضرت گوشه‌گیری و انزوا را اختیار می‌کند تا وقتی که عده‌ای خود حق را بیابند و به سمت امام حرکت کنند. آنچه گفته شد برای همه دوره‌ها و حتی در شرایط تقیه است چرا که از یک سو حجت خداوند رساست ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾ (انعام: ۱۴۹) و به اقتضای رسا بودن آن بایستی حجت بر همگان تمام شود و از سوی دیگر تقیه به معنای دست بردست گذاشتن و انفعال نیست بلکه به معنای اقدام با احتیاط و مخفیانه است بنابراین امام حتی در شرایط تقیه تمام توان خود را برای این مهم به کار می‌گیرد. مطلب یاد شده باعث می‌شود هیچ اضطراب و نگرانی نسبت به مسئله شناخت امام مهدی ﷺ در هنگام

ظهور وجود نداشته باشد و به مؤمنان این اطمینان را می‌دهد که در عصر ظهور حتی اندک ابهام و اشکالی برای طالبان حقیقت در مسیر شناخت امام وجود نخواهد داشت چرا که وقتی که در فرایند معرفی و شناخت امام خود امام مدیر و صحنه‌گردان اصلی است بدون تردید او این مهم را به بهترین صورت مدیریت خواهد نمود.

ثانیاً باید توجه داشت که در کنار معیارهای بیرونی کارکرد معیارهای درونی نیز مهم و قابل اعتنا هستند و چه بسا گاه کارایی معیارهای درونی در شناخت امام از معیارهای بیرونی بیشتر باشد چرا که هم‌چنان که در علم منطق گفته شده معرف باید از معرف اجلی باشد براساس ضابطه یاد شده با وجود این‌که امام خود منبع همه روشنایی‌ها و نورها و فضیلت‌هاست آیا می‌توان چیزی را فرض کرد که از امام اجلی باشد آیا امام به لحاظ وسعت بیکران دانش و عظمت و قدرت روحی - که یکی از جلوه‌های آن قدرت بر انجام معجزه است - و تعالی اخلاق و ظرافت و دقت منش و سلوک و سایر کمالات انسانی و تفاوت از آسمان تا زمینی که با دیگران دارد نمی‌تواند به روشنی معرف خود باشد و آیا امامی که آمده تا از اخلاق و تربیت و سیاست و فرهنگ در حوزه فرد و جامعه گره بگشاید نمی‌تواند گره از کار خود بگشاید و برای معرفی خود به اسباب دیگری نیاز دارد، آیا معقول است که دلالت درخشندگی امام بر حقانیت خودش از دلالت یک شمشیر یا زره کمتر باشد.

بنابراین صرف نظر از نص امام سابق بر امام لاحق که دلالتش بر امامت امام بعد اطمینان بخش‌ترین معیارهاست چرا که امام اجلایی توسط امامی اجلای دیگری معرفی می‌شود سایر معیارهای بیرونی قابل قیاس با معیارهای درونی نیستند.

و شاید به همین دلیل است که وقتی هیثم از امام باقر علیه السلام مطالبه نشانه‌ای برای حادثه بزرگ تشکیل دولت حق می‌کند امام به جای برشمردن نشانه‌ها به این نکته بسنده می‌کنند که امر ما از دمیدن فجر صبح آشکارتر است:

هَيْثَمُ بْنُ الْبَرَاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: ... قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَأَيِّنَ عَلَامَةُ هَذَا الْأَمْرِ
قَالَ أَتَرَى بِالصُّبْحِ مِنْ خَفَاءٍ قَالَ قُلْتُ لَا قَالَ فَإِنْ أَمَرْنَا إِذَا كَانَ كَأَنَّ أَبْيَنَ مِنْ فَلَقِ
الصُّبْحِ ... (کلینی، ۱۳۶۷ ش: ج ۷، ۲۹۷)؛

هیثم گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم خداوند شما را به صلاح دارد نشانه این امر چیست؟ فرمودند: آیا در صبح خفایی می‌بینی عرض کردم: خیر فرمودند: امر ما هنگامی که رخ داد روشن‌تر از شکافته شدن صبح خواهد بود....

نقش نیاز و اضطرار مردم به امام در شناخت امام چیست؟

یکی از مبانی و اصولی که بر پایه آن می‌توان معیارهای شناخت پدیده‌ای را به دست آورد

اضطراب به آن پدیده است. اضطراب حالت شدت یافته نیاز است. وقتی من به چیزی نیاز پیدا می‌کنم آن نیاز نشان می‌دهد من به دنبال چه هستم وقتی من نسبت به مسائل علم شیمی جهل داشته باشم و نیاز به برطرف شدن این مجهولات در من شکل بگیرد همین نیاز نشان می‌دهد که مطلوب من دسترسی پیدا کردن به دانشمند شیمی است که بتواند مجهولات مرا در این حوزه برطرف کند. از آن طرف وقتی من در برابر خود افراد زیادی را می‌بینم که خود را دانشمند شیمی معرفی می‌کنند همان نیاز می‌تواند پایه‌ای برای آگاهی از معیارهایی باشد که برای شناخت دانشمند شیمی لازم است وقتی من نیازمند به حل پرسش‌هایی در علم شیمی هستم معیار شناسایی دانشمند شیمی توانایی او در پاسخ‌گویی به تمام پرسش‌های مربوط به این حوزه است در نتیجه اگر کسی توانست تمام سؤالات مرا در حوزه علم شیمی پاسخ دهد من از این طریق پی می‌برم به این‌که او واقعاً دانشمند علم شیمی است. بنابراین نیاز نشان‌دهنده مطلوب آدمی است و ویژگی‌هایی که در آن مطلوب هست معیارند برای شناخت مصداق واقعی آن مطلوب و این ویژگی‌ها را می‌توان از راه همان نیاز شناسایی کرد.

در مورد مسئله شناخت امام نیز ضابطه یاد شده جریان دارد من نیاز به هدایت دارم و داشته‌های من برای این‌که مرا در مسیر ابدیت راهنمایی کنند کفایت نمی‌کنند. این نیاز نشان می‌دهد که من باید به دنبال پیشوایی بگردم که بتواند این نیاز مرا تامین نماید حال من می‌خواهم از میان مدعیان بر اساس معیارهایی آن پیشوای راستین را بشناسم برای شناخت معیارها همین نیاز راهگشاست اگر نیاز من هدایت یافتن در گستره ابدیت باشد پس کسی می‌تواند پیشوای واقعی من باشد که دانش او آن قدر گسترده باشد که مسیر مرا از امروز تا ابدیت ببیند و از تمام فراز و فرودها و امکانات و فرصت‌ها و آسیب‌ها و تهدیداتی که برای من در این حیات ابدی فراهم است آگاه باشد. بنابراین از نیاز معیارها نیز قابل استخراج‌اند.

آنچه گفته شد را می‌توان با این تعبیر بیان کرد که امام ویژگی‌هایی دارد که او را از دیگران متمایز می‌کند این ویژگی‌ها می‌شود راه‌های شناخت امام چرا که وقتی در امام ویژگی منحصر به فردی وجود داشت که در دیگران نیست ما به کمک این ویژگی می‌توانیم امام را از دیگران شناسایی کنیم راه به دست آوردن این ویژگی‌ها این است که نیاز به امام را تحلیل کنیم وقتی ما وجوه نیاز به امام را تحلیل کردیم این نیاز و اضطراب از نظر عقلی یک ویژگی‌هایی را در امام اقتضا می‌کند یعنی عقل از روی این وجوه نیاز درک می‌کند که باید امام چنین ویژگی‌هایی داشته باشد و این ویژگی‌ها می‌شود معیار شناخت امام. بنابراین اضطراب به امام تولید معیار می‌کند و پایه‌ای می‌شود برای شناخت معیارهای شناسایی. با این نگاه می‌توان علت تأکید

روایات براموری مثل علم و فضل را تحلیل کرد این تأکید ریشه در همان نیاز و اضطراب دارد وقتی آدمی جاهل است و برای بیرون آمدن از این جهل نیاز به امامی دارد که از علم و فضل کافی برخوردار باشد بنابراین وقتی می بینم که کسی قدرت آن را دارد که همه مجهولات من و دیگران را به راحتی حل کند این خود نشانه‌ای است از امامت او.

یکی از ثمرات کشف معیارها از این منظر این است که ما گاهی مواجه می‌شویم با روایاتی که ویژگی‌هایی را برای امام برشمرده‌اند در عین حال از سند قابل اطمینانی برخوردار نیستند یا خبر واحدند در این باره این پرسش مطرح است که آیا چنین روایاتی می‌توانند مبنای قضاوت باشند؟

پاسخ این است که اگر ما از منظر اضطراب به امام به مسئله نگاه کردیم و این نیازها ما را به صفاتی در امام راهنمایی کرد و از طریق آن صفات امام را خواستیم بشناسیم در این صورت ضعف روایات ضرری به بحث نمی‌رساند چون آن روایات در واقع تایید حکم عقل‌اند.

معیارهای شناخت امام برای چه کسانی می‌تواند راهگشا باشد؟

پرسش دیگری که در خصوص معیارهای تشخیص امام قابل طرح است این است که معیارهایی که برای این امر وجود دارد برای چه کسانی می‌توانند مفید باشند و به تعبیر دیگر شرط بهره‌برداری از معیارهای مورد نظر چیست؟

پرسش یاد شده را می‌توان به این صورت مطرح کرد که چرا علیرغم تبیین معیارها، طیف قابل توجهی از شیعیان در عصر حضور در تشخیص امام به خطا می‌رفتند آیا این نشان نمی‌دهد بهره‌گیری از معیارها مشروط به امر یا امور دیگری است.

در پاسخ می‌توان چنین گفت که هم‌چنان که در مقیاس کلی تردین و هدایت‌های انبیاء به صرف عرضه و تبیین موجب هدایت انسان‌ها نمی‌شود و تا در انسان‌ها احساس نیاز به این هدایت‌ها شکل نگیرد موجبات سعادت آنان را فراهم نمی‌کند معیارهای تشخیص امام نیز به صرف این‌که از سوی امامان معصوم برای مردم تشریح شد موجب دستیابی به امام حق نمی‌شود آن عنصری که در این میان لازم است عنصر مطالبه‌گری، جست‌وجو و احساس نیاز است انسان‌ها به اندازه‌ای که طالب و جست‌وجوگرند و احساس نیاز می‌کنند معیارها برایشان کارایی دارد چنین افرادی چشم‌شان برای دیدن این نوع نشانه‌ها بازتر و گیرایی‌شان بیشتر است. بنابراین اضطراب هم کمک می‌کند در تولید معیار و هم در دیدن معیارها و به کار گرفتن آنها.

چه چیزهایی می‌توانند معیار شناخت امام باشند؟

به حسب حکم عقل در هر حوزه‌ای ما نیازمند شناخت مصداق خاصی باشیم، آنچه می‌تواند معیار شناخت آن مصداق خاص باشد ویژگی‌ها و اختصاصات است. در شناخت امام هم همین ضابطه جاری است بنابراین هر ویژگی و شاخصه‌ای که از اختصاصات امام باشد و در غیر امام وجود نداشته باشد می‌تواند راهی برای شناخت امام باشد البته مشروط به این‌که آن ویژگی برای ما قابل دسترسی و قابل شناخت باشد چرا که اگر امام ویژگی خاصی داشته باشد اما در عین حال ما راهی به کشف آن نداشته باشیم نمی‌توانیم از طریق آن به معرفت شخص امام نائل شویم به عنوان مثال عصمت از ویژگی‌های امام است اما از راه عصمت نمی‌توان امام را شناخت چرا که عصمت امری درونی است و ناظران بیرونی نمی‌توانند متصف بودن امام به آن را تشخیص دهند. بلکه عصمت می‌تواند از جنبه نفی کارگشا باشد و معیاری برای باز کردن مشت مدعیان دروغین باشد اما از جهت اثباتی نمی‌توان آن را معیار قرار داد. از آنچه گذشت روشن می‌شود که برای به دست آوردن معیارهای شناخت امام نباید متمرکز بر روایاتی شویم که در آنها تعبیری هم چون «يعرف الامام» (کلینی، ۱۳۶۷ ش: ج ۱، ۲۸۴) یا «للامام علامات» (صدوق، ۱۳۶۳ ش «الف»: ۵۲۷) و... وجود دارند بلکه فراتر از آن هر چیزی که ویژگی اختصاصی امام باشد می‌تواند معیار شناخت امام باشد.

و نتیجه دیگر این‌که اگر در روایات به معیارهایی برای شناخت امام اشاره شده که آن معیارها در دیگران هم وجود دارند مثل علم و فضل و سکینه و وقار علم غیب و... در چنین مواردی معیار قرار گرفتن ویژگی‌هایی از این دست به شکل کلی نیست بلکه مقصود سطحی از این صفات است که در انسان‌های عادی وجود ندارد و یا این‌که مقصود وجود این ویژگی‌ها در یک زمینه خاص است و یا به تعبیر دقیق‌تر ویژگی‌های مورد نظر همیشه معیار شناخت امام است اما برخلاف تصور ما آنچه معیار است چنین ویژگی‌هایی است در صورتی که در یک سطح خاصی و یا همراه با یک شرط باشد و یا در یک بستر خاص باشد اما ما چون به آن شرط و زمینه توجه نداریم گمان می‌کنیم خصوصیت مورد نظر روایات در غیر امام هم یافت می‌شود. با توجه به آنچه گذشت می‌توان این روایات را توضیح داد.

معاویة بن وهب قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: ما علامة الامام الذي بعد الامام؟ فقال: طهارة الولادة وحسن المنشأ، ولا يلهو ولا يلعب (کلینی، ۱۳۶۷ ش: ج ۱، ۲۸۴)؛
معاویة بن وهب می‌گوید به امام باقر عليه السلام عرض کردم: امامی که پس از امام سابق می‌آید نشانه‌اش چیست فرمودند: پاکی ولادت و رشد نیکو و این‌که اهل

لهو و لعب نیست.

در این حدیث از حلال زاده بودن به عنوان یکی از نشانه‌های امام یاد شده است اما این خصیصه از اختصاصات امام نیست بنابراین مقصود از طهاره الولاده حلال زاده بودن نیست بلکه مقصود این است که وقتی که امام از مادر متولد می‌شود هیچ‌گونه آلودگی در او وجود ندارد مطلب یاد شده را این روایت تایید می‌کند:

عن أبي جعفر عليه السلام قال: للامام عشر علامات: يولد مطهرا، محتونا... (همان: ج ۱، ۳۸۸-۳۸۹)؛

امام باقر عليه السلام فرمودند: امام ده نشانه دارد پاک و ختنه شده به دنیا می‌آید....

این توضیح نیز افزودنی است که ویژگی یاد شده به صورتی است که وقتی کودک به دنیا می‌آید خود به خود نقل می‌شود و دهان به دهان می‌شود یعنی قابله وقتی چنین چیز نادری را می‌بیند داعی برای نقلش دارد و لذا فاش می‌شود و همگان از آن مطلع می‌شوند و البته این ویژگی به صورتی است که کسی هم نمی‌تواند سوءاستفاده کند چرا که مدعیان در وقت بزرگسالی و کمال سن هوس ادعای امامت می‌کنند و در چنین زمانی قدرت ساختن چنین خصوصیتی را ندارند بر این اساس این که گفته شد معیار امام چیزی است که برای مردم قابل شناخت باشد در مورد طهاره الولاده صدق می‌کند.

در توضیح حسن المنشا که به معنای رشد و نمو نیکوست نیز می‌توان چنین گفت که این ویژگی یک بار در بدن است یک بار در خلق و خو و شخصیت و ذهن است. از حیث بدنی از پاره‌ای روایات چنین برداشت می‌شود که امامان معصوم در دوران کودکی رشدی متفاوت از دیگران دارند....

فقال أبو محمد عليه السلام: هذا المولود الكريم على الله عز وجل فقلت: سیدی أری من أمره ما أری وله أربعون يوماً، فتبسم وقال: یا عمی أما علمت أنا معاشر الأئمة نشؤ فی الیوم ما ینشؤ غیرنا فی السنة... (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۲۳۹)؛

امام حسن عسکری عليه السلام به حضرت حکیمه فرمودند: این همان مولودی است که نزد خداوند گرامی است حضرت حکیمه عرض کردند: سرورم با این که ایشان ۴۰ روزه هستند من ایشان را این چنین می‌بینم (که رشدی غیرعادی دارند) آن حضرت تبسم کرده فرمودند: عمه جان آیا نمی‌دانی که ما جماعت امامان در یک روز به اندازه یک سال دیگران رشد می‌کنیم....

و باز از امام حسن عسکری عليه السلام چنین روایت شده است:

قال ابو محمد عليه السلام: إن الصبي منا إذا كان أقي عليه شهر كان كمن أقي عليه سنة، وإن الصبي منا يتكلم في بطن أمه ويقرأ القرآن، ويعبد ربه عز وجل عند الرضا عليه السلام... (صدوق، ۱۳۶۳ ش «ب»: ۴۲۹)؛

کودک ما چون یک ماهه شد مانند کودک یک ساله است و در شکم مادرش سخن می‌گوید و قرآن می‌خواند و هنگام شیرخوارگی پروردگارش را عبادت می‌کند....

از حیث خلق و خو و شخصیت و قوای ذهنی نیز تفاوت ائمه عليهم السلام با دیگران این است که آدم‌های معمولی معمولاً در این جهات فراز و فرود و آزمون و خطا دارند مثلاً اول بد اخلاق است بعد خودش را اصلاح می‌کند اول عجول است بعد صبور می‌شود اما امام از همان ابتدا رشدش نیکوست و از سیر رشدی همراه با تعادل و حسن برخوردار است این خصوصیت منحصر در معصوم است. حتی ممکن است کسی از یک حیث از همان ابتدا سیر رشد نیکویی داشته باشد مثلاً از همان کودکی حلیم باشد یا کسی از حیث بدنی از همان نخست رشد فوق العاده‌ای داشته باشد اما در چنین مواردی این حسن منشأ از یک جهت است یعنی کودکی از نظر بدنی رشد مناسبی دارد از نظر ذهنی قوی نیست یا از نظر اخلاقی این چنین نیست حتی اگر از نظر اخلاقی در یک بعد هم برتری خاصی داشته باشد از ابعاد دیگر ضعیف است مثلاً همان انسان حلیم ترسوست یا بخیل است و... اما آنچه در امام هست جامعیت است یعنی امام هم از جنبه بدنی هم قوای ذهنی و هم خلق و خو آن هم همه جنبه‌های اخلاقی رشدی نیکو دارد.

در توضیح لایلهو و یلعب نیز گفتنی است که مقصود این است که امام در کل طول عمر اعم از دوره کودکی، جوانی و بزرگسالی اهل لهو لعب نیست و این خصوصیتی است که در غیر امام یافت نمی‌شود البته مقصود این نیست که امام تفریح و شادی و مشغولیت‌های عادی زندگی ندارد بلکه مقصود این است که همه اینها با هدف است و امام با انتخاب و اراده خود برای نیل به غایات عقلانی است با توضیحات یاد شده روشن شد که سه خصوصیت طهاره الولاده حسن المنشا و لایلهو لایلعب که در روایت پیش گفته آمده بودند گرچه در نظر ابتدایی در غیر امام نیز یافت می‌شوند اما با دقت در آن روشن می‌شود که مقصود شکل خاصی از این سه ویژگی است که جز در امام یافت نمی‌شوند.

براساس توضیحات یاد شده این روایت نیز قابل فهم‌تر خواهد بود:

الحارث بن المغيرة قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام يعرف صاحب هذا الامر قال بالسكينة والوقار والعلم والوصية (صفا، ۱۴۱۴ ق: ۵۰۹)؛
حارث می‌گوید به امام صادق عليه السلام عرض کردم صاحب این امر به چه شناخته می‌شود فرمودند: به آرامش و وقار و دانش و وصیت.

در این روایت سکینه و وقار از نشانه‌های امام برشمرده شده با این که به حسب ظاهر این ویژگی خاص امام نیست چنان که امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند:

المؤمن وقور عند الهزاهز (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۷۵، ۲۷).

بنابراین مقصود سطح خاصی از سکینه و وقار است که در غیرمعصوم نیست وقار در گرفتاری‌ها کاملاً وابسته به ظرفیت آدم‌هاست هرچه ظرفیت بالاتر وقار بیشتر و ظرفیت انسان ریشه در بینش او دارد و به اندازه عمق بینش ظرفیت‌ها بیشتر می‌شوند و معصوم که در اوج علم به حوادث و ظرفیت است حادثه‌ای برایش پیش نمی‌آید و کسی نمی‌تواند در حد آن وقار باشد. برای تقریب به ذهن در دوران معاصر امام خمینی علیه السلام را می‌توان مثال زد که در حادثه حزب جمهوری اطرافیان می‌خواستند رادیو را بردارند تا خبر حادثه به گوش ایشان نرسد ولی امام فرمودند نیاز نیست دارم اطلاعیه می‌نویسم. حال اگر ما چنین سکینه و وقاری را صدها برابر کردیم می‌شود سکینه و وقار امام معصوم.

نمونه دیگری از این دست معیارها این روایت است:

عن أبي بصير قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام: جعلت فداك بم يعرف الامام؟ قال: فقال: بخصال: ... ويخبر بما في غد (کلینی، ۱۳۶۷ش: ج ۱، ۲۸۴)؛

ابوبصیر می‌گوید: به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم فدایتان شوم امام به چه شناخته می‌شوند فرمودند: ... به ویژگی‌هایی و به آنچه فردا رخ می‌دهد خبر می‌دهد.

در این روایت اخبار از آینده از معیارهای شناخت امام شمرده شده در حالی که چنین چیزی احیاناً در غیر امام هم ممکن است یافت شود. در چنین مواردی هم چنان که گذشت معیار قرار گرفتن ویژگی‌هایی از این دست به شکل کلی نیست بلکه در یک زمینه خاص است و همراه با شرط خاصی است. آن شرط عبارت از این است که این ویژگی از روی تعلیم از استاد و یا ریاضت و امثال آن نباشد. احراز این شرط هم از روی سابقه‌آشنایی با مدعی انجام می‌پذیرد.

هنگامی که ما یک شخص را می‌شناسیم و می‌دانیم او نزد استادی تعلیم نگرفته و اهل ریاضت هم نبوده اگر چنین شخصی با این ویژگی‌ها از آینده خبر داد اخبار او می‌تواند راهی برای اثبات ادعایش باشد. به عنوان نمونه امام صادق علیه السلام را مردم مدینه می‌شناسند با او زندگی کرده‌اند سابقه‌اش را می‌دانند و می‌دانند اهل چله‌نشینی و ریاضت‌های شیطانی نیست و به مکتب هم نرفته و نزد کسی درس نخوانده وقتی آن حضرت در چنین شرایطی از آینده خبر دهد، این نشانه امامت آن حضرت است و البته برای دیگرانی که با امام زندگی نکرده‌اند نیز

مشکلی ایجاد نمی‌شود آنها می‌آیند و از اهل مدینه این مطلب را می‌پرسند و برای آنها هم حجت تمام می‌شود. بنابراین معیار بودن این ویژگی برای همه است هم آنهایی که مستقیماً با امام در ارتباط بوده‌اند و هم آنهایی که از چنین ارتباطی برخوردار نبودند.

آیا امام باید همه معیارهای مذکور در روایات را داشته باشد یا احراز برخی کافی است؟

پرسش دیگری که در زمینه معیارها قابل طرح است این است که با وجود این‌که در روایات برای شناخت امام معیارهای متفاوتی برشمرده شده است آیا این معیارها عطف به او هستند یا عطف به او یعنی برای این‌که برای پذیرش امامت شخصی باید تمام این معیارها در او احراز شود یا این‌که احراز برخی کافی است؟

در پاسخ به پرسش یاد شده می‌توان به چند نکته اشاره کرد:

نکته اول: نخستین نکته این است که اگر معیارهای مذکور در روایات واقعاً از ویژگی‌های امامان معصوم بودند به صورتی که جز در امام یافت نمی‌شدند به حکم عقل وجود هر یک از این معیارها در امام به تنهایی می‌تواند دلیل امامت او باشد

نکته دوم: نکته بعدی این است که وقتی که پیشوایان معصوم برای امام معیارهایی را برمی‌شمارند طبیعتاً امام در مقام واقع همه این معیارها را دارد و اساساً معقول نیست که برای شناخت امام خصوصیات متعددی برشمرده شده باشد با این وجود امامی یک یا چند مورد را نداشته باشد بنابراین معیارها در واقع با هم جمع می‌شوند و کسی که امام است تمام این معیارها را در واقع دارد و لو برای ما به عنوان ناظران بیرونی وجود تمام این معیارها در امام احراز نشود.

نکته سوم: سومین نکته که نتیجه نکته پیش گفته است این است که عدم ضرورت احراز همه معیارها غیر از احراز عدم وجود یک یا چند معیار است بنابراین اگر فرض بر این باشد که احراز تمام معیارها برای اثبات امامت شرط نیست اما اگر برای ما احراز شد که مدعی امامت یک یا چند مورد از معیارهای مذکور را ندارد به یقین می‌توان گفت او امام نیست.

نکته چهارم: از ظاهر پاره‌ای از روایات چنین استفاده می‌شود که به لحاظ علامیت برخی از معیارها دارای ویژگی خاصی هستند و به همین دلیل برای شناخت امام به آنها به تنهایی می‌توان اکتفا کرد یعنی از وجود آن معیار خاص در شخصی می‌توان فهمید او امام است اگرچه سایر معیارها در او احراز نشود به عنوان نمونه درباره سلاح پیامبر ﷺ چنین تعبیری وارد شده است:

قال أبو جعفر عليه السلام: السلاح فينا بمنزلة التابوت إذا وضع التابوت على باب رجل من بني إسرائيل وقد أوتي الملك كذلك السلاح حيث ما دارت دارت الإمامة؛
امام باقر عليه السلام فرمودند: سلاح در میان ما، به منزله صندوق در بنی اسرائیل است، چون هرگاه صندوق جلوی در خانه مردی از بنی اسرائیل قرار می گرفت، فرمانروایی نیز به او داده می شد. سلاح نیز چنین است؛ هر کجا باشد، امامت همان جاست. (صفار، ۱۴۰۴ ق: ۲۰۱)

أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنما مثل السلاح فينا مثل التابوت في بني إسرائيل، كانت بنو إسرائيل أي أهل بيت وجد التابوت على بابهم أوتوا النبوة فن صار إليه السلاح منا أوتي الإمامة؛
امام صادق عليه السلام فرمود: داستان سلاح در خاندان ما، داستان تابوت است در بنی اسرائیل. تابوت بر در هر خاندانی از بنی اسرائیل که پیدا می شد، نبوت به آنها داده می شد؛ هر کس از ما هم که سلاح به دستش برسد، امامت به او داده شود. (کلینی، ۱۳۶۷ ش: ج ۱، ۲۳۸)

نکته پنجم: آخرین نکته در این باره این است که اگر معیاری که برای امام ذکر شده از ویژگی ها و اختصاصات امام نباشد و از طرف دیگر از ظاهر روایت و نحوه بیان حدیث برنیاید که معیار خاصی به تنهایی برای شناخت امام کفایت می کند در این صورت به لحاظ دلالت کلام هم این احتمال وجود دارد که مقصود اجتماع همه علائم باشد و هم این احتمال وجود دارد که مقصود وجود علی البدل آن علائم باشد به عنوان مثال وقتی گفته می شود غسل خوب چند نشانه دارد مقصود این است که اگر غسلی همه آن نشانه ها را داشت آن غسل خوب است ولی وقتی گفته می شود انسان بخیل فلان نشانه ها را دارد مقصود این نیست که برای بخیل بودن همه را با هم باید داشته باشد بلکه وجود برخی نیز نشانه بخل شخصیت مورد نظر است و از آن جا که طبق فرض قرینه ای وجود ندارد که نشانگر این باشد که در چنین موضعی مقصود اجتماع معیارهاست یا وجود علی البدل آنها در چنین موضعی باید قدر متیقن گیری کنیم که و در نتیجه تا همه معیارها احراز نشوند نمی توان به امام بودن مدعی امامت یقین حاصل کرد.

آنچه امر را در این باره سهل می کند این است که اولاً ما درباره روایاتی گفت و گو می کنیم که عمدتاً ناظر به راه های شناخت امام در عصر حضورند عصری که دوره آن به سر آمده و این که مؤمنان از چه راه هایی به شناخت مصداق امام نائل می شدند مشکل فعلی ما نیست. ثانیاً در هر امامی نشانه های اختصاصی وجود داشته و همین برای شناخت امام کافی بوده و احراز و عدم احراز معیارهای دیگر چندان تأثیری در جریان شناخت امام نداشته است به عنوان نمونه معیار فرزند بزرگ تر مشروط به فقدان عیب از اختصاصات است و یا برخورداری از دانش

نامحدود از ویژگی‌هایی است که جز در امام یافت نمی‌شود و هم چنان که گذشت در چنین معیارهایی به حکم عقل وجود یک معیار برای شناخت امام کافی است.

کدام یک از معیارهای یاد شده در روایات مربوط به دوره حضورند و کدام مربوط به عصر غیبت؟

ضابطه در این باره این است که بررسی کنیم و ببینیم آیا معیار به گونه‌ای است که فقط در عصر حضور می‌تواند موضوعیت داشته باشد و یا این‌که در عصر پس از غیبت هم می‌تواند وجود داشته و برای شناخت امام اثربخش باشد. اگر از قسم اول بود معلوم می‌شود معیار مورد نظر برای عصر حضور بوده است و برای شناخت امام مهدی علیه السلام کارایی نخواهد داشت پاره‌ای از معیارهایی که مخصوص دوره حضورند بدین قرارند:

۱. فرزند بزرگ امام پیشین بودن: خصوصیت یاد شده یکی از معیارهایی است که مربوط به عصر حضور است یعنی زمانی که امام حاضر فرزندان دارد و مردم می‌خواهند از میان آنها امام را شناسایی کنند آن‌که از دیگران بزرگ‌تر است امام است اما این معیار در عصر پس از غیبت کارایی ندارد چرا که علیرغم این‌که امام مهدی علیه السلام فرزند بزرگ امام حسن عسکری علیه السلام است اما ما به عنوان ناظران بیرونی که مواجه با کسی می‌شویم که ادعای مهدی بودن می‌کند نمی‌توانیم از راه فرزند بزرگ‌تر بودن به امامت ایشان پی ببریم چرا که به دلیل فاصله طولانی غیبت چنین چیزی قابل احراز نیست از این رو معیار یاد شده نمی‌تواند آن چنان که در عصر حضور راهی برای شناخت امام بود در عصر پس از غیبت نیز چنین باشد.

۲. وصیت: یکی از راه‌های شناخت امام وصیت است یعنی این‌که امام پیشین کسی را به عنوان وصی خود انتخاب نماید تا بعد از رحلت عهده‌دار امور امام قبل باشد در روایات متعددی وصیت به وصف ظاهره توصیف شده است یعنی وصیتی که همگان از آن اطلاع دارند و چون از مردم شهر پرسیده شود امام پیشین به چه کسی وصیت کرد مردم بگویند به فلانی.

عبدالاعلی قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: المتوكل على هذا الأمر، المدعى له، ما الحجة عليه؟ قال: يسأل عن الحلال والحرام، قال: ثم أقبل على فقال: ثلاثة من الحجة لم تجتمع في أحد إلا كان صاحب هذا الأمر أن يكون أولى الناس بمن كان قبله ويكون عنده السلاح ويكون صاحب الوصية الظاهرة التي إذا قدمت المدينة سألت عنها العامة والصبيان: إلى من أوصى فلان؟ فيقولون: إلى فلان بن فلان (همان: ج ۱، ۲۸۴-۲۸۵)؛

عبدالاعلی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کسی که منصب امامت را غصب کرده و به ناحق ادعا می‌کند، چه دلیلی بر ردّ اوست؟ فرمود: «درباره حلال و حرام از او

بپرسند». سپس به من رو کرد و فرمود: «سه دلیل هست که جز در صاحب امر امامت، فراهم نیاید؛ سزاوارترین مردم است نسبت به امام پیش از خود، سلاح نزد اوست و وصیت امام سابق درباره او مشهور است، به صورتی که چون در شهر امام وارد شوی و از عموم مردم و کودکان بپرسی: فلان امام به که وصیت کرده؟ می‌گویند: به فلان پسر فلان».

ابن ابی نصر قال: قلت لأبي الحسن الرضا (ع): إذا مات الامام بم يعرف الذی بعده؟ فقال للامام علامات منها أن يكون أكبر ولد أبيه ويكون فيه الفضل والوصية، ويقدم الركب فيقول: إلى من أوصى فلان؟ فيقال: إلى فلان (همان)؛

ابن ابی نصر می‌گوید: به امام رضا (ع) عرض کردم: چون امام بمیرد، امام پس از وی به چه شناخته می‌شود؟ فرمود: «امام علاماتی دارد؛ از جمله این که بزرگ‌ترین فرزندی پدر اوست و دارای فضیلت و وصیت است، به طوری که جماعت مسافران می‌آیند و می‌پرسند: فلان امام (که وفات کرد) به که وصیت کرد؟ همه می‌گویند: به فلان کس...».

با توجه به توضیحات یاد شده روشن شد که این معیار نیز مربوط به عصر حضور است و در عصر پس از غیبت نمی‌توان به استناد این معیار امامت امام مهدی (ع) را شناسایی کرد چرا که حتی ما اگر بپذیریم که امام عسکری (ع) در زمان حیات شریف‌شان به امام مهدی (ع) وصیت آشکار کرده باشند در عصر ظهور چنین معیاری نمی‌تواند راهی برای شناخت آن حضرت باشد چرا که با توجه به فاصله زمانی طولانی این دو دوره برای کسانی که در عصر ظهور زندگی می‌کنند وصیت آشکاری از امام قبل به امام بعد وجود ندارد.

۳. نص: معیار دیگری که در روایات برای شناخت امام بیان شده نص است یعنی تصریح امام سابق به امامت امام پس از خود.

أبي بصير قال: قلت لأبي الحسن (ع): جعلت فداك بم يعرف الامام؟ قال: فقال: بخصال: أما أولها فانه بشي قد تقدم من ابيه فيه باشارة اليه لتكون عليهم حجة... (همان: ج ۱، ۲۸۴)؛

ابو بصیر گوید: به حضرت ابوالحسن (ع) عرض کردم: فدایت شوم! امام به چه شناخته می‌شود؟ فرمود: به چند ویژگی اولینش به مطلبی است که سابقاً از سوی پدرش بیان شده و به او اشاره کرده تا حجت بر مردم باشد....

این معیار نیز هم چون دو معیار پیشین در عصر پس از غیبت کارایی ندارد چرا که کسانی که در عصر ظهور را درک می‌کنند راهی برای احراز این که امام حسن عسکری (ع) نسبت به این

شخص خاص که مدعی است همان امام مهدی علیه السلام است نصی داشته ندارند.

۴. طهارت مولد: طبق برخی از روایات طهارت مولد یکی دیگر از راه‌های شناخت امام است.

عن أبي جعفر عليه السلام قال: للامام عشر علامات: يولد مطهرا، مختونا، وإذا وقع على الأرض وقع على راحته رافعا صوته بالشهادتين... (همان: ج ۱، ۳۸۸)؛

امام باقر عليه السلام فرمودند: امام ده نشانه دارد: پاک و ختنه شده به دنیا می‌آید و هنگام قرار گرفتن بر زمین کف دست بر زمین می‌گذارد و صدایش را شهادتین بلند می‌کند....

پیش از این در این باره که چگونه ویژگی یاد شده می‌تواند راهی برای شناخت امام باشد اندکی توضیح داده شد با این وجود به نظر می‌رسد طهارت مولد و آنچه در ادامه روایت آمده خصوصیتی هستند که در عصر پس از غیبت نمی‌توانند موجبات شناخته شدن امام را فراهم کنند چرا در این عصر برای مردم احراز این ویژگی‌ها که صدها سال پیش رخ داده غیرممکن است.

نتیجه‌گیری

آنچه گذشت برخی از پرسش‌هایی بودند که پاسخ به آنها می‌تواند بر پاره‌ای از زوایای مسئله شناخت امام و معیارهای آن نور بیافکند و ورود به این بحث را همراه با روشن‌بینی افزون‌تری قرار دهد روشن است که هرچه بتوان درباره این دست از مسائل مقدماتی به جمع‌بندی دقیق‌تری رسید حل اصل مسئله راحت‌تر و فهم روایات مربوط به آن دقیق‌تر خواهد بود.

منابع

قرآن کریم

- احمد الحسن، عقائد الاسلام، بی جا، انتشارات انصار الامام المهدي، اول، ۱۴۳۷ق.
- شيخ صدوق، محمد بن علی بن بابويه قمی، الخصال، قم، جماعة المدرسين، اول، ۱۳۶۳ش (الف).
- _____، کمال الدین و تمام النعمة، قم، مؤسسة النشر اسلامي، ۱۳۶۳ش (ب).
- شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الحکایات، بيروت، دارالمفيد، دوم، ۱۴۱۴ق (الف).
- _____، الفصول المختارة، بيروت، دارالمفيد، دوم، ۱۴۱۴ق (ب).
- صفار، محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات، تهران، منشورات اعلمی، ۱۴۰۴ق.
- طوسی، محمد بن حسن، الغیة، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، اول، ۱۴۱۱ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، سوم، ۱۳۶۷ش.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت، مؤسسة الوفاء، دوم، ۱۴۰۳ق.